

لهجه های عربی در قرائت های قرآنی

دکتر قاسم بستانی^۱



(از ص ۷۸ - ۹۶)

چکیده

پژوهش های انجام شده نشان از آن دارد که قرائت های قرآنی شدیداً متأثر از لهجه های عربی بوده است. اما همچنان پرسش هایی در باره این واقعیت وجود دارد، از جمله این اثرپذیری به چه علت و به چه نحوی بوده است؟ لهجه هایی که در قرائت های قرآنی قابل شناسایی است، کدامند و به چه تعداد است؟ ابعاد این تأثیر چه می باشند؟ نظرات موجود در این باره کدامند؟ در این مقاله سعی شده تا حد امکان به سؤالات بالا پاسخ داده شده و تصویری روشن تر و دقیق تر از این تأثیرپذیری و نیز نظریات موجود ارائه گردد و در نتیجه رابطه قرائت های قرآنی با لهجه های عربی و ابعاد آن واضح تر گردد.

کلید واژه ها: قرائت های قرآنی، لهجه های عربی، سبعة أحرف، علم قراءات.

مقدمه

با توجه به واقعیت قرائت های قرآنی که در برگیرنده لهجه های مختلف عربی است و نیز با استناد به حدیث «أنزل القرآن على سبعة أحرف» (بخاری، ۹۱/۳ و ۱۰۰/۶ به بعد؛ طبری، ۲۴/۱ به بعد) از دیرباز برخی بر این اعتقاد بوده اند که قرآن توقیفاً بر لهجه های عرب نازل شده است و «سبعة أحرف» را به هفت لهجه عرب یا لهجه های متعدد عربی تفسیر کرده اند.^۱

هر چند آراء و نظرات در باره نزول قرآن بر لهجه های متعدد که آیا توقیفی است یا نه و نیز نحوه این نزول که آیا شامل تمام قرآن است یا بخش هایی از آن یا مفردات آن و همچنین نام لهجه هایی که این نزول بر اساس آنها بوده، این آراء و نظرات، متعدد و بعضاً متعارضند (گوشه ای از این اختلافات خواهد آمد)، اما واقعیت آن است که آثار لهجه های مختلف عرب در قرائت های قرآنی مشهود است. لذا اگر نتوان به راحتی از نزول توقیفی قرآن بر لهجه های عرب سخن راند می توان گفت که این کتاب آسمانی به لهجه های مختلف عربی خوانده شده و قرائت قرآنی متأثر از این موضوع است.

در کنار این نظریه که نزول قرآن را بر هفت لهجه، توقیفی می داند و ایرادات و اشکالات متعددی که بر آن وارد شده (که نیاز به نوشتاری دیگر برای طرح آنهاست)، نظریه دیگری مطرح است که وجود چنین پدیده ای را امری اتفاقی، ناخواسته و غیر توقیفی می داند. بدین معنا که بنا بر اقتضات و شرایط زمان و مکان و طبیعت امر در این گونه خطاب ها و نیز عدم مخالفت پیامبر (ص)، اعراب در قرائت قرآن، ملاحظه لهجه قریش را نکرده و هر یک به لهجه خود، قرآن را خوانده اند و به تدریج آثار این رفتار به صورت سنتی متبع در قرائت های مختلف قرآنی به یادگار ماند (فضلی، ۱۲۳ - ۱۲۵).

همچنین بیش از ۴۰ قول در خصوص معنای سبعة احرف در معنای این حدیث وارد شده که در اکثر آنها اشاره ای به لهجه های عربی وجود ندارد (سیوطی، الاتقان، ۶۱/۱ به بعد).

۱- علت نزول قرآن بر لهجه های عربی

اکثر دانشمندان علت این نزول را توسعه و تسهیل بر مردم دانسته اند. از آن جهت که مخاطبان

۱- روایت نزول قرآن بر هفت حرف - با بیش از چهل تفسیری که در باره آن بیان شده و حتی با تفسیری که عده ای از قداماء و متأخرین اهل سنت آن را پذیرفتند - به هیچ وجه از نظر شیعیه قابل استناد و قبول نیست و از نظر حکم نیز دارای ارزشی نمی باشد به خصوص که با روایت صحیفه از امام صادق علیه السلام که فرمود: «نزل القرآن على حرف واحد من عند الواحد» هم منافات دارد (برای توضیح بیشتر ر.ک: طبرسی، ۲۸/۱؛ خوئی، ۱۹۳؛ طوسی، ۷/۱).

قرآنی از طبقات مختلف مردم تشکیل می‌شدند و افراد بسیاری از آنان ناتوان از قرائت قرآن به غیر لهجه خود بودند (زرکشی، ۲۲۲/۱؛ ابن جزری، ۲۵-۲۶؛ زرقانی، ۱۲۱/۱؛ سیوطی، همان، ۶۱/۱) و برخی نیز علت آن را وجود مزایا و نکات ادبی، دلالتی و لغوی در آن لهجه‌ها دانسته‌اند (آلوسی، ۲۱/۱).

۲ - نحوه نزول قرآن بر لهجه‌های عربی

کسانی که معتقدند قرآن بر لهجه‌های عربی نازل شده، در نحوه این نزول به شرح ذیل اختلاف کرده‌اند:

نزول یک کلمه به هفت شکل و وجه متقارب المعنی و مختلف الالفاظ، مانند: أقبل، تعال، هلم، عجل، أسرع، قصدی و نحوی که هر هفت کلمه به معنای طلب اقبال می‌باشد. این قول به اکثر اهل علم از اهل فقه و حدیث، مانند سفیان بن عیینه، عبدالله بن وهب و طبری منسوب است (طبری، ۳۶/۱؛ قرطبی، ۴۲/۱؛ زرکشی، ۲۲۱-۲۲۲؛ سیوطی، همان، ۶۲-۶۳، ۶۵). نزول هفت لهجه از لهجه‌های عربی که در تمام قرآن نه در یک کلمه، متفرق می‌باشند. عده‌ای تصریح کرده‌اند که برخی از این لهجه‌ها سهم بیشتری در متن قرآنی دارند (بخاری، ۱۵۶/۴ و ۹۹/۶).

این نظریه نیز به اکثر علما مانند ابو عبید قاسم بن سلام، ابن عطیه، احمد بن یحیی ثعلب، ابو حاتم سجستانی، سهل بن محمد، الازهری، محمد بن احمد هروی در التهذیب و بیهقی در شعب الایمان و محمد بن سیرین منسوب است (طبری، ۴۲/۱-۴۳؛ زرکشی، ۲۱۷-۲۱۸؛ قرطبی، ۴۳-۴۴؛ زرقانی، ۱۲۶/۱؛ آلوسی، همانجا؛ ابن جزری، ۲۴/۱؛ سیوطی، همان، ۶۲/۱). نزول کلی قرآن بر هفت لهجه، بدین گونه که هر موردی به لهجه‌ای که در آن لفظی فصیح تر و موجزتر دارد، نازل شده است. این نظریه به برخی چون ابن عطیه نسبت داده شده است (قرطبی، ۴۴/۱).

- نزول به هفت لهجه عرب، بدین گونه که برخی کلمات بر دو حرف، برخی بر سه حرف، تا هفت حرف نازل شده‌اند، به الفاظ مترادف و معانی متقارب (زرکشی، ۲۱۲/۱؛ سیوطی، همان،

(۶۱/۱).

در جواب این سؤال که اعراب بیش از هفت لهجه دارند و چرا محدود به هفت لهجه شده است، گفته‌اند مراد از هفت لهجه فصیح‌ترین آنها می‌باشد (سیوطی، همان، ۶۳/۱؛ آلوسی، همانجا؛ صبحی صالح، ۱۵۰). اما همچنان که ملاحظه خواهد شد، در تعیین فصیح‌ترین لهجه‌ها اختلاف کرده‌اند. لذا عملاً مشخص نیست که مراد کدام لهجه می‌باشد.

- مراد از سبعة، کثرت است. بدین معنا که قرآن را می‌توان به هر لهجه و کیفیتی خواند. این قول به قاضی عیاض (د. ۴۴۵ ق) منسوب است (زرکشی، ۲۱۲/۱؛ ابن جزری، ۲۵-۲۶؛ زرقانی، ۱۲۱/۱؛ سیوطی، همان، ۶۱/۱؛ آلوسی، ۲۰/۱).

۳- نام لهجه‌هایی که گفته شده قرآن بر آنها نازل شده است:

کسانی که معتقدند قرآن بر لهجه‌های عرب نازل شده، در جواب این سؤال که این لهجه‌ها کدامند، نظریات مختلفی را اظهار داشته و به شرح ذیل اختلاف کرده‌اند:

۱- هفت لهجه از هفت قبیله مضر می‌باشند (قرطبی، ۴۵/۱؛ زرکشی، ۲۱۹/۱؛ سیوطی، همان، ۶۳/۱). اما در این که کدام لهجه‌های مضر مراد است، نیز به شرح ذیل اختلاف است:

- قریش، کنانه، أسد، هذیل، تمیم، ضبة (و اطرافیان آن) و قیس. این قول قاسم بن ثابت است (قرطبی، و زرکشی، همانجا).

- قریش، کنانه، أسد، هذیل، ضبة، طابخة (زرکشی، همانجا). هر چند شش لهجه بیشتر ذکر نشده است.

- هذیل، کنانه، قیس، ضبة، تیم الریاب، أسد بن خزیمه و قریش. این قول ابن عبدالبر است (سیوطی، همانجا).

۲- هفت لهجه قریش، هذیل، تمیم، أزد، ربیعة، هوازن و سعد بن بکر. این قول منسوب به ابوحاتم سجستانی است (زرکشی، ۲۱۷/۱؛ سیوطی، همانجا).

۳- هفت لهجه: لهجه قریش (که اصل و قاعده است)، سپس بنی سعد بن بکر (چون پیامبر (ص) میان آنها بزرگ شد)، کنانه، هذیل، ثقیف، خزانه، أسد، ضبة و اطرافیان آنها (چون

نزدیک مکه بوده و با آنها رفت و آمد داشتند)، تمیم، قیس، و کسانی که به آنها منضم بوده و ساکن جزیره العرب می باشند (زرکشی، ۲۱۹/۱). ظاهراً تعداد این لهجه ها بیش از هفت لهجه خواهند بود.

۴ - پنج لهجه از هوازن و به قولی عجز هوازن و دو لهجه از دیگران. این قول به ابن عباس منسوب است و گفته شده که عجز عبارتند از: سعد بن بکر، چشم بن بکر، نصر بن معاویه و ثقیف، که به آنها علیا هوازن نیز گفته می شود (طبری، ۴۸/۱؛ زرکشی، ۲۲۰/۱، ۲۸۳؛ سیوطی، همانجا). با این وجود، یک لهجه ذکر نشده است. برخی نیز گفته اند که مراد از لهجه های هوازن، لهجه های سعد، ثقیف، کنانه، هذیل و قریش است (ابن جزری، ۲۴/۱).

۵ - چهار لهجه از عجز هوازن که عبارتند از سعد بن بکر، چشم بن بکر و نصر بن معاویه و سه لهجه از قریش (سیوطی، همان، ۶۵/۱) که یک لهجه از هوازن ذکر نشده است.

۶ - لهجه کعبین: کعب قریش (کعب بن لؤی (لؤی جد قریش است))، و کعب خزاعه (کعب بن عمرو (عمرو جد خزاعه است)) که همسایه می باشند و این دو دارای هفت لهجه هستند. این قول به ابن عباس و ابوالاسود دؤلی منسوب است (طبری و سیوطی، همانجاها؛ زرکشی، ۲۸۳/۱؛ قرطبی، ۴۴/۱؛ آلوسی، ۱۸۵/۱۳).

۷ - لهجه های قریش، یمن، جرهم، هوازن، قضاة، تمیم و طیء (سیوطی، همان، ۶۳/۱).

۸ - لهجه های قریش، هذیل، ثقیف، هوازن، کنانه، تمیم و یمن. این قول به ابو عبید قاسم بن سلام منسوب است (ابن جزری، ۲۴/۱؛ زرقانی، ۱۲۶/۱).

۹ - هفت لهجه از بطون قریش. این قول ابو علی اهلوازی است (سیوطی، همانجا).

۱۰ - هفت لهجه از لهجه های عرب، هر حرفی از قبیله ای مشهور. اما نامی از این قبائل برده نشده است (همان، ۶۵/۱).

۱۱ - بر لهجه های بسیار و بیش از هفت لهجه (زرقانی، ۱۲۷/۱). هر چند گفته شده که تمام الفاظ این لهجه ها که در قرآن به کار رفته، در لهجه قریش وجود داشته است. چون قریش بر تمام این لهجه ها اشراف داشته و از آنها هر چه نیکو می دانسته گرفته است و این لهجه بهترین و فصیح ترین و جامع ترین بوده و بر دیگر لهجه ها مسلط بوده و همه این لغات را شامل شده است

(صبحی صالح، ۱۰۵، ۱۱۵-۱۳۱؛ خویی، ۸۶۱؛ سیوطی، الاقتراح، ۵۶، ۸۹۱؛ زرقانی، ۱/۱۲۷).

۱۲- نزول بر لهجه حجازی در اصل. مگر اندکی که بر لهجه تمیمی ها می باشد، مانند ادغام در مجزوم و تضعیف که لغت تمیم می باشد، مانند: ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (الحشر، ۴) و: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (المائدة، ۵۴) (قرائت غیر نافع و ابن عامر)، و فک و عدم ادغام که لغت حجازی هاست، مانند: يَرْتَدُّ (البقرة، ۲۱۷)، يُشَاقِقِ (النساء، ۱۱۵) و (الأنفال، ۱۳)، فَلْيُحْلِلْ وَلْيَبِئْسَ (البقرة، ۲۸۲)، يُحِبُّكُمْ اللَّهُ (آل عمران، ۳۱)، يُمَدِّدْكُمْ (آل عمران، ۱۲۵)، مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ (التوبة، ۶۳)، فَلْيَمْدُدْ (مريم، ۷۵) و (الحج، ۱۵)، وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي (طه، ۲۷)، أَشَدُّ بِهِ أَزْرِي (طه، ۳۱)، وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غُضْبِي (طه، ۸۱). این نظر به جمال الدین بن مالک منسوب است (زرکشی، ۱/۲۸۵-۲۸۶؛ سیوطی، الاتقان، ۱۷۷/۱-۱۷۸).

۴- قرآن به تعداد کل لهجه های عربی که ذکر شد، قرائت شده است.

در جمع بندی نظریات مختلف، فهرست ذیل برای لهجه هایی که گفته شده، قرآن بر اساس آن ها نازل شده یا به تعبیر دیگر خوانده شده، به دست می آید: ۱- قریش ۲- هذیل ۳- کنانه ۴- خثعم ۵- خزرج ۶- أشعر ۷- نمیر ۸- قیس غیلان ۹- جرهم ۱۰- یمن ۱۱- ازد شنوءه ۱۲- غسان ۱۳- مذحج ۱۴- خزاعه ۱۵- غطفان ۱۶- سبأ ۱۷- عمان ۱۸- بنو حنیفه ۱۹- ثعلبه ۲۰- طیء ۲۱- عابر بن صعصعه ۲۲- أوس ۲۳- مزینه ۲۴- ثقیف ۲۵- جذام ۲۶- بلی ۲۷- عذره ۲۸- هوازن ۲۹- نمر ۳۰- یمامه ۳۱- کنده ۳۲- تمیم ۳۳- حمیر ۳۴- مدین ۳۵- لخم ۳۶- سعد العشیره ۳۷- حضر الموت ۳۸- سدوس ۳۹- عمالقه ۴۰- أنمار ۴۱- عماره ۴۲- عک ۴۳- نصر بن معاویه ۴۴- نخع ۴۵- بنی عبس ۴۶- سلیم ۴۷- همدان (همان، ۱/۱۷۷).

باید متذکر شد که تعدادی از این لهجه ها دقیقاً شناخته نشده اند، مانند: مدین، یا با یکدیگر تداخل دارند، مانند، سبأ، یمن، عمالقه و حمیر، یا خود دارای لهجه های متعددی می باشند،

مانند: تمیم، کنانه، یا عربی بودن آنها محل تزئید است، مانند: مدین.

۵ - آثار لهجه‌ها در قرائت قرآن

آثار لهجه‌ها در قرائت‌های قرآنی متعدد و از جهات مختلف می‌باشند. ذیلاً به اغلب این موارد اشاره می‌شود:

۱ - اختلاف در حرکات

مانند:

- یَعْكُفُونَ (الأعراف، ۱۳۸) (بر آن چیز قیام کردند) که حمزه، کسائی و خلف (از قراء ده‌گانه) به خلاف از ادريس (یکی از راویان خلف) به کسر کاف و دیگران به ضم کاف خوانده‌اند. گفته شده که قرائت نخست از لهجه قریش و قرائت دوم از دیگر قبائل است (محیسن، المهدب، ۲۵۰/۱).

- فَيُسْحِتْكُمْ (طه، ۶۱) (پس شما را نابود می‌کند) که حفص، حمزه، کسائی، رویس و خلف (از قراء ده‌گانه) به ضم یاء و کسر حاء در مضارع و دیگران به فتح یاء و حاء خوانده‌اند. قرائت نخست را از آن لهجه نجد و تمیم و قرائت دوم را از آن لهجه حجازی‌ها دانسته‌اند (همان، ۱۴۳/۲).

- لَا تَقْنَطُوا (الزمر، ۵۳) (ناامید نشوید) که أبو عمرو، کسائی، یعقوب و خلف (از قراء ده‌گانه) به کسر نون و دیگران به فتح آن خوانده‌اند. گفته شده قرائت نخست، لهجه اهل حجاز و نجد و قرائت دوم، لهجه دیگر عرب‌ها می‌باشد (همانجا).

- يُبَشِّرُكُمْ (آل عمران، ۳۹ و ۴۵) (تو را مژده می‌دهد) که حمزه و کسائی به فتح یاء و اسکان باء و ضم شین بدون تشدید و دیگران به ضم یاء و فتح باء و کسر شین با تشدید آن خوانده‌اند. قرائت اول را لهجه تهامه و قرائت دوم را لهجه اهل حجاز دانسته‌اند (همان، ۱۲۱/۱).

- مُرْجُونَ (التوبة، ۱۰۶) (از توبه کردن تأخیر کردند) که ابن کثیر، أبو عمرو، ابن عامر، شعبة و یعقوب آن را به صورت «مرجتون»، از «أرجأ» مانند «أنبأ» و دیگران به همان گونه‌ای که

نخست ذکر شد، از «أرچی» مانند «أعطی» خوانده اند. گفته شده که قرائت نخست به لهجه تمیم و سفلی قیس و قرائت دوم به لهجه قریش و انصار می باشد (همان، ۲۸۴/۱).

- یَحْسِبُهُمُ (البقرة، ۲۷۳) که ابن عامر، عاصم، حمزه و أبو جعفر به فتح سین در تمام قرآن اگر مضارع باشد، خوانده اند از باب «علم یعلم» و دیگران به کسر آن خوانده اند از باب «ورث یرث». گفته شده که قرائت نخست به لغت تمیم و قرائت دوم به لغت اهل حجاز می باشد (همان، ۱۰۷/۱).

- رُغَبًا، الرُّغَبِ (آل عمران، ۵۱۱؛ الأنفال، ۲۱؛ الأحزاب، ۶۲؛ الحشر، ۲؛ الکهف، ۱۸) به صورت نکره و معرفه، که ابن عامر، کسائی، أبو جعفر و یعقوب به ضم عین و دیگران به اسکان عین خوانده اند و هر دو مصدر به یک معنا یعنی ترس می باشد. گفته شده قرائت نخست لغت حجازی ها و قرائت دوم لغت تمیم، أسد و اکثر قیس می باشد و نیز گفته شده که اصل، سکون می باشد که به تبع راء ضمه گرفته است، مانند: الیسر و العسر، به سکون و ضم سین یا اصل، ضمه است که برای تخفیف ساکن شده است، مانند، الرسل به ضم و سکون سین (همان، ۱۳۸/۱).

- كُرْهًا (الأحقاف، ۵۱) دو مورد که حمزه، کسائی و خلف به ضم و دیگران به فتح خوانده اند (همان، ۱۵۴/۱). اخفش بر آن است که این دو مصدر به معنای مشقت و اجبار، و این دو لغت، مشهور می باشد مانند: «الضَّعْفُ وَالضَّعْفُ». گفته شده «كُرْهٌ» به معنای مشقت، «كَرْهٌ» به معنای اجبار است. أبو عمرو می گوید که «كُرْهٌ» به معنای چیزی که در انجامش اکراه وجود داشته باشد (شیء یکره فعله) و «كَرْهٌ» به معنای چیزی که بر انجامش اجبار است (ما استکره علیه) (همان، ۳۸۲/۱).

- مَهْدًا (طه، ۳۵؛ الزخرف، ۱۰) که نافع، ابن کثیر، أبو عمرو، ابن عامر، أبو جعفر و یعقوب به کسر میم و فتح هاء و الف پس از آن: «مِهَادًا» و دیگران به فتح میم و اسکان هاء و حذف الف: «مَهْدًا» خوانده اند. این دو، دو مصدر با یک معنای مشترک می باشند. گفته می شود: مهدهت مهدها و مهادا. مهد و مهاد، دو اسم برای آن چه که آماده می گردد، مانند فراش که اسم بر چیزی که فرش می شود و باز گفته شده که مهاد جمع مهده است، مانند: کعب و کعباب (همان، ۱۳۹/۲).

- الْقُدُسُ (البقرة، ۷۸ و ۲۵۳، المائدة، ۱۰۱؛ النحل، ۲۱؛ همان، ۶۴/۱)، قَدْرُهُ (البقرة، ۳۶۲؛ همان، ۹۵/۱)، جُزْءُ (البقرة، ۶۰۲؛ الحجر، ۴۴؛ الزخرف؛ همان، ۱۰۲/۱)، أَكْلَهَا (البقرة، ۶۵۲؛ الرعد، ۵۳؛ إبراهيم، ۵۲؛ الكهف، ۳۳؛ همان، ۱۰۵/۱)؛ رسلنا (در تمام قرآن؛ همان، ۱۸۶/۱)، السُّحْتِ (المائدة، ۴۲، ۶۲، ۶۳؛ همان، ۱۸۷/۱)، غُفْبًا (الكهف، ۴۴؛ همان، ۱۱۳/۲) و خُطُواتِ (البقرة، ۱۶۸، ۲۰۸؛ الأنعام، ۴۲۱؛ النور، ۱۲؛ همان، ۸۸/۱) که گفته شده اسکان حرف دوم این کلمات از آن لهجه تمیم و اسد و تحریک آن (هر یک به حرکت خاص خود) از آن لهجه دوم لغت حجاز می باشد.

- وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (الأعراف، ۱۸۲) به کسر حیث به جای ضم. از عرب فتح، کسر و ضم (بیشتر) «حیث» شنیده شده است و طیء علاوه بر دادن سه حرکت، یاء را نیز به او بدل می کنند: «حوث» و لهجه فقعیس آن را به اقتضای موقعیت اعراب می دهند: جلست حیث کنت، جنت من حیث جئت (سیوطی، همع الهوامع، ۱۲۲/۱). قرائت مشهور به سکون یاء و ضم ثاء است.

- قَيْمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِمَّنْ لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا (الكهف، ۲). «لذن» در این جا به قرائت شعبه به صورت مُغْرَب و به جرنون و هاء و اسکان دال و اشمام آن به ضم می باشد که از آن لهجه قیس است. این که کلمه معمولاً مبنی بر سکون نون می باشد به شکل های ذیل نیز آمده است: به صورت مبنی به شکل سکون نون و فتح، کسر یا سکون دال و فتح یا ضم لام، فتح نون و سکون دال، حذف نون و سکون و فتح یا ضم لام، حذف نون و ضم دال و فتح لام (مجموعاً ده شکل). به صورت لت با لام مفتوح و ثاء مکسور نیز آمده است (سیوطی، همان، ۲۱۵/۱). دیگر قاریان، این کلمه را به ضم هاء و دال و اسکان نون خوانده اند (ابن جزری، ۳۱۰/۲).

- يَوْمَ يَأْتُ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِآذِنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ (هود، ۱۰۵) با حذف یاء که لغت شایع هذیل است (زمخشری، ۳۳۵/۲). قرائت مشهور نیز به همین شکل می باشد.

اثبات الف «أنا» در وصل و وقف که لهجه تمیم بوده و نافع بدان خوانده است (سیوطی، همان، ۶۰/۱).

- وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُمْ بِاتِّخَادِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِيكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِيكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (البقرة، ۵۴) با اسکان همزه که لهجه تمیم بوده و ابوعمر و بدان خوانده است (أبوحيان، ۲۰۶/۱).

۲- اختلاف ادا در نطق (اختلاف آواشناختی):

برخی از نمونه های این نوع اثرگذاری ذیلاً آورده می شود:

۱- تخفیف همزه: همزه از سخت ترین حروف در ادا شمرده می شود. زیرا از انتهای حلق ادا می گردد و دارای بعد مخرج و جایگاه تولید و صفات قوی یعنی جهر و شدت و به اصطلاح دارای نیر است. بنابراین صوتی حنجری و انفجاری است (راجحی، ۹۵). از این رو، برخی از قبائل عرب که متمدن تر و شهرنشین هستند یعنی قبائل شمال جزیره العرب و غرب آن از اهل حجاز، هذیل، اهل مکه و مدینه، به تخفیف همزه و عدم نبر آن هنگام تلفظ روی آورده اند. تلفظ دقیق (تحقیق) همزه نیز از ویژگی های عرب بدوی میانه و شرق جزیره العرب، مانند تمیم و همسایگانش می باشد (ابن منظور، ۲۲/۱؛ محسن، الوقف والوصل في اللغة العربية، ۱۲۰). باید دانست که همزه به طور کلی به چهار روش تخفیف می شود:

الف) نقل: حذف همزه و نقل حرکت آن به ساکن صحیح ما قبل، مانند: قُرآن، قد أفلح، یا کسره، مانند: من استبرق، یا ضمه مانند: قل أوحی.

ب) ابدال: ابدال همزه به حرف همجنس حرکت ما قبل مانند: الهدی اثنتا، الذی ائتمن، یقول ائذن لی.

ج) تسهیل بین بین (بین همزه و حرف همجنس حرکت خود یا ما قبل) اگر دو همزه از دو کلمه در حرکت متفق باشند، مانند: و جاء أحدکم، هؤلاء إن کنتم، أولیاء أولئک.

د) حذف: حذف همزه به طور مطلق، مانند: سماء = سما.

همچنین لهجه حجازی ها به ابدال همزه به حرف همجنس حرکت ما قبل، هنگام وقف، عمل می کند و لهجه تمیمی ها به تبدیل آن حرف همجنس به حرکت خود همزه، مانند: یهیی، که یاء بدل می شود و: اَکْمُو، که به واو بدل می شود (سیویه، الکتاب، ۲۸۶/۲). قرائت حمزه به

همین روش است.

۲ - اظهار (فک) و ادغام: تعریف اظهار و ادغام: اظهار یعنی ادای حرف از مخرج خود و ادغام یعنی تلفظ دو حرف به صورت یک حرف مشدد که معمولاً حرف دوم است. سبب ادغام، اثر گذاری اصوات مجاور بر یکدیگر می باشد.

هر چند گفته نشده که کدام قبائل بیشتر به اظهار و کدام قبائل بیشتر به ادغام تمایل داشته اند. اما معمولاً قراء کوفه، بصره و شام نسبت به قراء مکه و مدینه، تمایل بیشتری به ادغام از خود نشان داده‌اند. لذا چه بسا بتوان گفت که قبائل نزدیک به زبان‌های غیر عربی، مانند لخم و جذام مجاور مصر و قبط، و قضاة و غسان و ایاد مجاور اهل شام، و تغلب و نمر مجاور یونانی‌ها، و بکر مجاور ایرانیان و نبط و عبدالقیس ساکن بحرین و معاشر با هندی‌ها و ایرانیان، و ازد عمان معاشر با هندی‌ها و ایرانیان، و یمنی‌ها معاشر با هندی‌ها و حبشی‌ها و زاد و ولد حبشی‌ها در میان آنها، و بنی حنیفه و ساکنان یمانیه، ثقیف و اهالی طائف معاشر با تاجران ملت‌های مختلف، تمایل بیشتری به ادغام داشته‌اند (سیوطی، الاقتراح، ص ۵۶، ۵۷؛ یعقوب، ص ۲۱). متذکر می شود که ادغام انواعی دارد که عبارتند از:

الف) متمائل: وقتی که دو حرف در مخرج (جایگاه تولید) و صفات (خصیصه‌ها) متفق باشند، مانند باء و باء: «اضرب بعصاک» (البقرة ۶۰، الأعراف ۱۶۰، الشعراء ۶۳).
متجانس: وقتی که دو حرف در مخرج فقط متفق باشند، مانند دال و تاء: «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (البقرة، ۲۵۶).

ج) متقارب: وقتی که دو حرف در مخرج و صفات نزدیک به هم باشند، مانند ادغام دال در تاء در مثل: اتخذتم.

د) کبیر: ادغامی که در آن، دو حرف مدغم و مدغم فیه، حرکت داشته باشند، مانند: «شَهْرٌ رَمَضَانَ» (البقرة/۱۸۵).

ه) صغیر: ادغامی که در آن، حرف اول از دو حرف ادغام، ساکن باشد، مانند: «فَمَا رِيحَتَا تِجَارَتَهُمْ» (البقرة/۱۶).

و) کامل: ادغامی که در آن حرف مدغم و صفتش از بین برود، مانند ادغام نوین ساکن در راء

در مثل «من ربهم».

(ز) ناقص: ادغامی که در آن حرف مدغم از بین می رود اما صفتش باقی می ماند، مانند ادغام نون ساکن در یاء در مثل: «من یقول» نزد اکثریت یا ادغام طاء در تاء در مثل: أحطت.

۳ - فتح و اماله:

تعریف فتح و اماله: فتح یعنی باز کردن دهان هنگام تلفظ حرکت و به تعبیری دقیق تر، بیان فتحه و الف به طور معمولی و اماله بردن فتحه و یا الف به سوی کسره یا یاء که بر دو نوع است: الف) کبری که در آن فتحه یا الف زیاد اماله می شود و بدان اضجاع و بطح نیز گفته می شود. ب) صغری که در آن فتحه یا الف اندکی اماله می شود که بدان بین بین یعنی اماله بین فتح و اماله کبری نیز گفته می شود.

در قرائت های قرآنی هر دو لهجه فتح و اماله آمده است. اما برخی از قاریان به اماله بسیار تمایل دارند. مانند: ورش، أبو عمرو، ابن عامر بصری، حمزه و کسائی و برخی به فتح تمایل بسیار نشان می دهند. مانند: قالون، ابن کثیر، ابن عامر، عاصم، ابو جعفر و یعقوب (ابن جزری، ۲۹/۲ به بعد).

فتح و اماله یکی از پدیده های زبان شناسی است که میان قبائل عرب از زمان های بسیار دور و پیش از اسلام، رواج داشت و می توان گفت که به طور کلی فتح به قبائل عرب ساکن غرب جزیره العرب از جمله قبائل حجاز، مانند قریش، هوازن و کنانه و اماله به قبائل عرب ساکن میان جزیره و شرق آن، مانند: تمیم، قیس، أسد، طیء، بکر بن وائل و عبدالقیس، منسوب می باشد (محیسن، همان، ۸۳؛ انیس، ۶۰).

۴ - فتح و اسکان در یاء های اضافه.

یاء اضافه در اصطلاح قراء، یاء ضمیر متکلم بوده که به اسم، فعل و حرف متصل می شود، مانند: نفسی، أوزعنی، لی، انی.

فتح و اسکان این یاء، دو لهجه شایع نزد اعراب و نیز اعراب و نیز قرآن می باشد، هر چند تصریحی به این که کدام لهجه بیشتر به این امر تمایل دارد، نشده است. ضمن این که تمام یاء های اضافی قرآن دارای دو وجه اسکان و فتح نبوده بلکه اکثر آنها توسط قراء، ساکن خوانده

می‌شوند (ابن جزری، ۱۶۱/۲ به بعد).

همچنین بنی یربوع یاء اضافه در مثل «بِمُصْرَحِيَّ» (ابراهیم، ۲۲) به کسر خوانده اند که قرائت حمزه نیز می‌باشد (همان، ۲۹۸/۲).

۵- اشمام به ضم و عدم آن در «قیل» و مانند آن:

قراء در اشمام ضم در ابتدای شش فعل: قیل، غیض، حیل، سیق، سی و جی، اختلاف کرده اند. هشام و کسائی به اشمام ضم در ابتدای این کلمات خوانده اند. بدین گونه که حرف نخست این کلمات به حرکتی مرکب از دو حرکت ضمه و کسره، جزء ضمه مقدم و کمتر و جزء کسره مؤخر و بیشتر، تلفظ می‌شود. برخی از قراء حرف اول این کلمات را کاملاً مکسور می‌خوانند (همان، ۲۰۸/۲).

گفته شده که اشمام، لهجه قیس و اسد و عدم اشمام، لهجه عموم عرب است (یعقوب، ۸۰-۸۱).

۶- اشمام به زاء و عدم آن در دو لفظ «الصراط» و «صراط»:

قبیل، کلمه «صراط» را در تمام قرآن به سین خوانده است که لهجه عموم عرب می‌باشد و خلف از حمزه، آن دورا در تمام قرآن با اشمام صاد به زاء خوانده است که لهجه قریش می‌باشد و اکثر قراء آن دورا به صاد خالص خوانده اند که لهجه قریش می‌باشد. این کلمه، به زاء خالص هم تلفظ می‌شود که از آن لهجه بنی عذره، بنی کلب و بنی القین می‌باشد (ابن جزری، ۲۷۱/۱-۲۷۲، قرطبی، ۱۴۸/۱؛ ابن جوزی، ۱۰/۱-۱۱).

۷- اسکان و تحریک دو لفظ «هُو» و «هی»:

برخی از قراء مانند ابو عمرو به اسکان از دو لفظ «هُو» و «هی» اگر ما قبل هاء، واو باشد می‌خوانند: «و هی» و «و هو»، یا فاء: «فهی»، یا لام: «لهی یا ثم: «ثمَّ هو» که لهجه اهل نجد می‌باشد و گروهی دیگر مانند عاصم به ضم هاء در «هُو» و کسر آن در «هی» (قرائت معمول) می‌خوانند (محیسن، المهدب، ۵۱/۱؛ ابن جزری، ۲۰۹/۲).

۸- وقف بر هاء تأنیث:

لهجه حمیر هنگام وقف بر هاء تأنیث، آن را به تاء ساکن بدل می‌کند: هذه أمت، هذا طلحت.

اما دیگران آن را به هاء تبدیل می‌کنند (وافی، ۱۲۲؛ رافعی، ۱۵۸/۱). ظاهراً در لهجه حمیر، برخی از هاء های تأیید در قرآن به تاء کشیده، نوشته شده و برخی از قراء، بدان در وقف خوانده اند، مانند: رَحْمَتِ (البقره/۲۱۸)، شَجَرَتِ (الدخان/۴۳)، اِثْرَاتِ (آل عمران/۳۵)، مَعْصِيَتِ (المجادله، ۸)، ابنت (التحریم، ۱۲)، هر چند برخی از قراء مانند ابن کثیر و أبو عمرو باز بر این کلمات به هاء وقف می‌نمایند (ابن جزری، ۱۲۹/۲ به بعد).

۹- تلفظ هاء تنبیه: در لهجه بنی مالک از بنی اسد، هاء تنبیه را به ضم آورده می‌شود: أَيْةُ النَّاسِ، یا أَيْةُ الرَّجُلِ (رافعی، ۱۵۹/۱؛ وافی، ۱۲۲)، مگر این که پس از آن اسم اشاره بیاید: أَيْهَذَا، که آن را مانند بیشتر عرب تلفظ می‌کنند. ابن عامر نیز در: «أَيْةُ الْمُؤْمِنُونَ» (النور، ۳۱)، «یا أَيْه السَّاحِرِ» (الزخرف، ۴۹)، «أَيْهُ الثَّقَلَانِ» (الرحمن/۳۱)، به ضم هاء در وصل خوانده است (محسن، همان، ۱۹۶/۲؛ ابن جزری، ۱۴۱/۲-۱۴۲).

۱۰- اختلاف در تلفظ حرکت مضارعه، مانند: نستعین، که به فتح در قرائت مشهور و به کسر نون در قرائت شاذ خوانده شده است و قرائت نخست، از آن لهجه قریش و اسد و قرائت دوم، از آن لهجه دیگران است (سیوطی، المزهر، ۲۵۵/۱؛ عکبری، ۶/۱).

۳ - اختلاف دلالی و معنایی:

ذیلاً نمونه هایی با ذکر قبائل آنها در ابتدا، آورده می‌شود که گفته شده قرآن آن الفاظ را از این قبائل به معنای مذکور گرفته است. به عبارتی دیگر، آن الفاظ و معانی آنها (که ذیلاً ذکر می‌شود) فقط در آن قبائل وجود داشته و قرآن از آنها استفاده کرده است. هر چند باید متذکر شد که هیچ قطعیتی در خصوص صحت این انتساب‌ها یا انحصار این انتساب‌ها در لهجه های مذکور وجود ندارد.

تعداد این قبائل با توجه به منابع مورد مراجعه (سیوطی، جلالین، تمام تفسیر؛ و الاتقان، ۱۵۷ به بعد)، ۴۳ قبیله و تعداد الفاظ آنها ۳۵۴ لفظ می‌باشد. این قبائل و نمونه ای از الفاظ آنها (بر اساس دو منبع مذکور) ذیلاً آورده می‌شود.

۱- أزد شنوءة: لاشیة = لا وضح (البقرة، ۷۱)، تَعْضُلُوهُنَّ = تحبسوهن (البقرة، ۲۳۲)، أُمَّةٌ مَّعْدُودَةٌ =

- سنین (هود، ۸) (در مجموع ۸ لفظ).
- ۲- أشعری ها: لَا أُحْتَنِكَنَّ = لَا سْتَأْصِلَنَّ (الاسراء، ۶۲)، تَارَةً أُخْرَى = مَرَّةً أُخْرَى (طه، ۵۵)، اَشْمَأَزَّتْ = مَالَتْ وَنَفَرَتْ (الزمر، ۴۵) (در مجموع ۴ لفظ).
- ۳- أنمار: الزَّهْنَاءُ طَائِرَةٌ = عمله (الاسراء، ۱۳)، مَسْنَأَتُهُ = عصاه (سبأ، ۱۴)، أَغْطِشُ = أَظْلِمُ (النازعات، ۲۹) (در مجموع ۳ لفظ).
- ۴- أهل عمان: خَبَالًا = غِيًّا (آل عمران، ۱۱۸)، نَفَقًا = سَرِيًّا (انعام، ۳۵)، أَغْصِرُ خَمْرًا = عُنْبًا (يوسف، ۳۶) (در مجموع ۷ مورد).
- ۵- أوس: من لَيْتَةٍ = من نخل (الحشر، ۵) (در مجموع ۱ مورد).
- ۶- بلى: رَجَزًا = عَذَابًا (البقرة، ۵۹) (در مجموع ۱ مورد).
- ۷- بنی حنیفه: بِالْعُقُودِ = بِالْعَهْدِ (المائدة، ۱)، جَنَاحَكَ = يَدَكَ (القصص، ۳۲)، الرَّهْبُ = الْفَزَعُ (القصص، ۳۲) (در مجموع ۵ مورد).
- ۸- بنی عبس: لَا يَلْتَكُمُ = لَا يَنْقَضِكُمْ (الحجرات، ۱۴) (در مجموع ۱ مورد).
- ۹- تمیم: بَغِيًّا = حَسَدًا (البقرة، ۹۰)، أَغْصِرُ خَمْرًا = عُنْبًا (يوسف، ۳۶)، بَعْدَ أُمَّةٍ = بَعْدَ نَسِيَانٍ (يوسف، ۴۵) (در مجموع ۷ مورد).
- ۱۰- ثعلبه: بِالْأَحْقَافِ = بِالرَّمَالِ (الأحقاف، ۲۱) (در مجموع ۱ مورد).
- ۱۱- ثقیف: تَعَوَّلُوا = تَمِيلُوا (النساء، ۳)، طَائِفٌ = نَخْسَةٌ (الأعراف، ۲۰۱)، اجْتَنِبْتَهَا = أُتَيْتَهَا (الأعراف، ۲۰۳) (در مجموع ۳ مورد).
- ۱۲- جذام: وَتَلْعَلْنَ = وَتَقْهَرْنَ (الاسراء، ۴)، فَجَاسُوا خَلَالَ الدِّيَارِ = فَتَخَلَّلُوا الْأَرْقَةَ (الاسراء، ۵) (در مجموع ۲ مورد).
- ۱۳- جرهم: بَاءُوا بِغَضَبٍ = اسْتَوْجَبُوا (البقرة، ۶۱)، شِقَاقٌ = ضَلَالٌ (البقرة، ۱۳۷)، خَيْرًا = مَالًا (البقرة، ۱۸۰) (در مجموع ۳۳ مورد).
- ۱۴- حبشه: غِيضٌ = نَقْضٌ (هود، ۴۴)، كَمِشْكَاتٍ = كَكِسْوَةٍ (نور، ۳۵)، يَسٌ = يَا إِنْسَانَ (يس، ۱) (در مجموع ۳ مورد).
- ۱۵- حضرت موت: رَبِّيُونَ = رَجَالٌ (آل عمران، ۱۴۶)، دَمَّرْنَاهَا = أَهْلَكْنَاهَا (الاسراء، ۱۶)، مَسْنَأَتُهُ

- = عصاه (سبأ، ۱۴) (در مجموع ۵ مورد).
- ۱۶- حمیر: سَبَدًا = حکیماً (آل عمران، ۳۹)، أَنْ تَفْشَلَا = أَنْ تَجْبِنَا (از جبن) (آل عمران، ۱۲۲)، فَاِنْ عَثِرَ = فَاِنْ اَطَّلَعَ (المائدة، ۱۰۷) (در مجموع ۵ مورد).
- ۱۷- خثعم: تُسَيِّمُونَ = ترعون (النحل، ۱۰)، شَطَطًا = كَذِبًا (كهف/۱۴)، مَرِيحٍ = منتشر (ق، ۵) (در مجموع ۵ مورد).
- ۱۸- خزاعه: أَفِيضُوا = انفروا (البقرة، ۱۹۹)، أَفْضَى = جامع (النساء، ۲۱) (در مجموع ۲ مورد).
- ۱۹- خزرج: انفضوا = ذهبوا (جمعه/۱۱)، حَتَّى يَنْفَضُوا = يذهبوا (المنافقون، ۷) (در مجموع ۲ مورد).
- ۲۰- سبأ: تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا = تخطئوا خطأ كبيراً (النساء/۲۷)، تَبَّرْنَا = أَهْلَكْنَا (الفرقان/۳۹) (در مجموع ۲ مورد).
- ۲۱- سعد العشيره: حَفْدَةٌ = أَخْتَان (النحل، ۷۲)، كُلُّ عَلِيٍّ مَوْلَاهُ = عِيَالٌ عَلِيٍّ مَوْلَاهُ (نحل، ۷۶) (در مجموع ۲ مورد).
- ۲۲- سليم: نَكَصَ = رَجَعَ (الأنفال، ۴۸) (در مجموع ۱ مورد).
- ۲۳- طي: رَغْدًا = خَصْبًا (البقرة، ۳۵)، سَفِيحَةٌ نَفْسُهُ = خَسِرَ نَفْسَهُ (البقرة، ۱۴۲)، يَنْعِقُ = يَصِيح (البقرة، ۱۷۱) (در مجموع ۵ مورد).
- ۲۴- عامر بن صعصعه: حَفْدَةٌ = خَدَم (النحل، ۷۲)، الْمَسْجُورُ = الْمَمْتَلَىء (الطور، ۶) (در مجموع ۲ مورد).
- ۲۵- عذره: اخْتَسَوْا = اخزوا (المؤمنون، ۱۰۸) (در مجموع ۱ مورد).
- ۲۶- عك: الصُّور = القرن (الأنعام، ۷۳) (در مجموع ۱ مورد).
- ۲۷- عماره: الصاعقة = الموت (البقرة، ۵۵)، رَجَزًا = عَذَابًا (البقرة، ۵۹) (در مجموع ۲ مورد).
- ۲۸- غسان: طَفِقًا = عَمْدًا (الأعراف، ۲۲)، بَعْدَابٍ بَيْسٍ = بَعْدَابٍ شَدِيدٍ (الأعراف، ۱۶۵)، سِيءٌ يَوْمٌ = كَرِهَهُمْ (هود، ۷۷) (در مجموع ۳ مورد).
- ۲۹- قريش: أَمَانِيَهُمْ = أَبَاطِيلُهُمْ (البقرة، ۱۱۱)، أَمَةٌ وَسَطًا = عَدُولًا (البقرة، ۱۳۴)، جَنَفًا = مَتَعَمَدًا (البقرة، ۱۸۲) (در مجموع ۸۳ مورد).

- ۳۰- قیس بن عیلان: نِخْلَةٌ = فريضة (النساء، ۴)، مِنْ حَرْجٍ = من ضيق (المائدة، ۶)، لخاسرون = لمضیعون (یوسف، ۱۴) (در مجموع ۱۳ مورد).
- ۳۱- کنانه: السُّفْهَاءُ = الجهلاء (البقرة، ۱۳)، خاسئين = خاسرين (البقرة، ۶۵)، شَطْرٌ = نحو، تلقاء (البقرة، ۱۴۴) (در مجموع ۲۸ مورد).
- ۳۲- کنده: فَلَا تَبْتَئِسْ = فلا تحزن (هود، ۳۶)، فِجَاجًا = طرَقاً (انبياء، ۳۱)، بُسَّتْ = قَتَّتْ (الواقعة، ۵) (در مجموع ۳ مورد).
- ۳۳- لحم: إِمْلَاقٌ = جوع (الأنعام، ۱۵۱)، وَ لَتَعْلُنَّ = ولتقهرن (الأسراء، ۴) (در مجموع ۲ مورد).
- ۳۴- مدين: فَافْرُقْ = فاقض (مانده، ۲۵)، الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ = ضد الاحمق السفیه (هود، ۸۷) (در مجموع ۲ مورد).
- ۳۵- مذحج: فَلَا رَفَّتْ = فلا جماع (البقرة، ۱۸۷)، مُقْبِتًا = مقتدراً (النساء، ۸۵)، بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ = بكذب (الرعد، ۳۳) (در مجموع ۶ مورد).
- ۳۶- مزينه: وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً = ولا تزيدوا (النساء، ۱۷۱) (در مجموع ۱ مورد).
- ۳۷- نخع: أَفْلَمْ يَبْسُتْ = أفلم يعلموا (الرعد، ۳۱) (در مجموع ۱ مورد).
- ۳۸- نصرين معاويه: خَتَّارٌ = غَدَّارٌ (لقمان، ۳۲) (در مجموع ۱ مورد).
- ۳۹- هذيل: رِجْزًا = عذاباً (البقرة، ۵۹)، ما شروا = ما باعوا (البقرة، ۱۰۲)، لَأَعْتَبُكُمْ = العنت یعنی الاثم (البقرة، ۲۲) (در مجموع ۵۵ مورد).
- ۴۰- همدان: عين = بيض (صافات، ۴۸)، الرِّيحَانُ = رزق (الرحمن، ۱۲)، عَبْقَرِيٌّ = طنافس (فرشها) (الرحمن/ ۷۶) (در مجموع ۳ مورد).
- ۴۱- هوازن: أَنْ يَفْتَنِيَكُمْ = أَنْ يضلکم (النساء، ۱۰۱)، أَفْلَمْ يَبْسُتْ = أفلم يعلموا (الرعد، ۳۱) (در مجموع ۲ مورد).
- ۴۲- يمامه: حَصْرَتْ = ضاقت (النساء، ۹۰) (در مجموع ۱ مورد).
- ۴۳- يمن: الأرائك = الأريكة یعنی الحجلة فيها سرير (الكهف، ۳۱)، لَهْوًا = امرأة (انباء، ۱۷) (در مجموع ۱۲ مورد).

۴- اختلاف صرف و نحوی و دستور زبانی:

بخشی از اختلاف لهجه ها، اختلاف در قواعد صرف و نحوی می باشد که ذیلاً، علاوه بر ذکر برخی از اختلاف قرائت هایی که مرجع اختلاف آنها اختلاف لهجه ها در نحو است، آن قواعد اختلافی نیز ذکر می شود:

- «إِلَّا اتَّبَاعَ الظَّنِّ» (نساء/۱۵۷) و «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» (النمل، ۶۵). نصب مستثنای منقطع، به لغت حجازیها و به قولی به لغت تمیمی هاست (سیوطی، الاتقان، ۱/۱۷۷، ۱۷۸) و قرائت مشهور بر همین لهجه می باشد.

- «وَقُلْنَا حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ» (یوسف، ۳۱) و «مَا هُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ» (المجادلة، ۲). نصب «بشراً» و «أُمَّهَاتِكُمْ» به لهجه حجازی ها می باشد چراکه نزد اینان «ما» شبیه به لیس، عمل آن را می کند و نزد برخی از قبائل مانند تمیمی ها، غیر عامل است (سیوطی، همان، ۱۷۸؛ همو، همع الهوامع، ۱/۱۲۳). قرائت مشهور بر لهجه حجازی هاست.

باید یاد آور شد که بسیاری از موارد اختلاف قرائت به طور کلی و بدون تصریح به اسمی، اجمالاً به یکی از لهجه های عربی نسبت داده شده است.

نتیجه گیری:

هر چند ممکن است اثبات این که قرآن توقیفاً بر لهجه های متعدد عربی نازل شده یا تصادفاً چنین وضعیتی برای قرائت قرآنی پیش آمده است و همچنین اثبات این که این لهجه ها کدامند و به چه تعداد می باشند، امری مشکل به نظر آید، اما یقیناً قرآن در قرائت های خود و در ابعاد مختلف، مثل حرکات، مفردات، نحوه تلفظ و نحو، متأثر از لهجه های مختلف عربی بوده است.

● منابع

علاوه بر قرآن کریم؛

- ۱- آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- ۲- ابن جزری، محمد بن محمد، النشر فی القراءات العشر، به کوشش علی محمد ضباع، تهران، کتابفروشی جعفری، بی تا.

- ٣- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، زاد المسیر فی علم التفسیر، به کوشش محمد بن عبدالرحمن عبدالله، بیروت، ١٤٠٧ ق.
- ٤- ابن منظور، لسان العرب، بیروت، ١٩٥٦ م.
- ٥- أبو حیان اندلسی، البحر المحیط، مطبعة السعادة، بی تا.
- ٦- أنیس، ابراهیم، فی اللهجات العربية، قاهره، بی تا.
- ٧- بخاری، احمد بن اسماعیل، الصحیح، بیروت، ١٤٠١ ق.
- ٨- خویی، أبو القاسم، البیان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسه ایحیاء آثار الامام الخوئی، بی تا.
- ٩- راجحی، عبده، اللهجات العربية فی القراءات القرآنیة، قاهره، ١٩٦٨ م.
- ١٠- رافعی، مصطفی صادق، تاریخ آداب العرب، قاهره، ١٩٤٠ م.
- ١١- زرقانی، محمد عبدالعظیم، مناهل العرفان فی علوم القرآن، بیروت، ١٩٩٦ م.
- ١٢- زركشى، محمد بن عبدالله، البرهان فی علوم القرآن، به کوشش محمد أبو الفضل ابراهیم، ١٣٧٦ ق، بی جا.
- ١٣- زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف، قاهره، ١٢٨١ ق.
- ١٤- سیبویه، الکتاب، قاهره، ١٣١٦ ق.
- ١٥- سیوطی، عبدالرحمن، الاتقان فی علوم القرآن، به کوشش خالد عطار، بیروت، ١٩٩٩ م.
- ١٦- همو، الاقتراح فی علم اصول النحو، به کوشش احمد محمد قاسم، قم، افست نشر ادب الحوزه، بی تا.
- ١٧- همو، تفسیر الجلالین، به کوشش عبدالحمید حنفی و مصطفی حلبی قاهره، ١٩٥٤ م.
- ١٨- همو، المزهر فی اللغة، قاهره، بی تا.
- ١٩- صبحی صالح، دراسات فی فقه اللغة العربية، بیروت، ١٩٦٢ م.
- ٢٠- همو، مباحث فی علوم القرآن، بیروت، ١٣٦٣ ق.
- ٢١- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، به کوشش گروهی از لهتدان، بیروت، ١٤١٥ ق.
- ٢٢- طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، قاهره، ١٣٢٩ ق.
- ٢٣- طوسی، محمد بن حسن، التبیان، به کوشش احمد حبیب قصیر عامل، ١٤٠٩ ق، بی جا.
- ٢٤- عکبری، عبدالله بن حسین، املاء ما من به الرحمن، بیروت، ١٣٩٩ ق.
- ٢٥- فضلی، عبدالهادی، تاریخ قراءات قرآن کریم، به کوشش سید محمد باقر حجتی، تهران، ١٣٦٥ ش.
- ٢٦- قرطبی، محمد بن احمد، تفسیر (الجامع لاحکام القرآن)، بیروت، ١٤٠٥ ق.
- ٢٧- محسین، محمد سالم، المهذب فی القراءات العشر و توجیهها، قاهره، ١٩٧٠ م.
- ٢٨- همو، الوقف و الوصل فی اللغة العربية، قاهره، بی تا.
- ٢٩- وافی، علی عبدالواحد، فقه اللغة، قاهره، ١٩٦٢ م.
- ٣٠- یعقوب، امیل بدیع، موسوعة الصرف و النحو و الاعراب، ترجمه قاسم بستانی، قم، ١٤٢٠ ق.